

فصل سوم:

«مجاهدین خلق» و «نهضت آزادی»

□ پیشینه‌ها و تماس‌ها

چون مؤسسان سازمان مجاهدین خلق از اعضای نهضت آزادی بودند و به تعبیر محمدمهدی جعفری از فعالان اولیه نهضت؛ مهندس بازرگان «به یک معنی پدر فکری و معنوی مجاهدین خلق بود»،^۱ در ابتدا «سازمان» وابسته به «نهضت آزادی» محسوب می‌شد. همانگونه که نجاتی اشاره می‌کند:

«در جریان تحقیق از متهمین [مجاهدین خلق] و در ابتدای شروع کار دادگاه [بهمین ۱۳۵۰]، مقامات دادستانی ارتش و ساواک گمان می‌کردند جمعیت مزبور وابسته به نهضت آزادی است ولی طی محاکمه، متهمین اعلام کردند که عضو سازمان جدیدی به نام مجاهدین خلق ایران می‌باشند.»^۲

مهندس بازرگان بعدها نیز چنین نوشت:

«مجاهدین خلق! شما فرزندان نهضت آزادی هستید. در سال ۱۳۴۳ [۱۳۴۴] که در زندان بودیم به دنیا آمدید و راه خود را پیش گرفتید بدون آنکه از خانه فرار کرده یا اخراج شده باشید. مبانی فکری و تعلیمات اولیه شما را کتاب‌ها و بحث و تحلیل‌ها و تجربیاتی که از نهضت گرفتید تشکیل می‌داد.»^۳

۱. جعفری، سازمان مجاهدین...: ص ۱۳۹.

۲. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۴۰۴.

۳. روزنامه میزان، ۱۳۶۰/۲/۱۲، سرمقاله به قلم بازرگان.

جلال‌الدین فارسی در مورد تأثیر مهندس بازرگان در تأسیس مجاهدین خلق، با تأکید بر اینکه وی معتقدان به مبارزات مسلحانه را «تشویق و کمک هم می‌کرد» می‌نویسد:

... مرحوم حنیف‌نژاد برایم نقل کرد که مهندس بازرگان در زندان درگوش او گفته بود «نمی‌بینی این رژیم با آقای طالقانی و من و دوستانمان چه می‌کند؟ شما جوان‌ها باید فکری بکنید.» و آن مرحوم از این اندرز سیاسی دریافته بود که باید سازمانی برای مبارزه مسلحانه علیه رژیم به وجود آورد...^۱

محمد مهدی جعفری در مورد توصیه تلویحی مهندس بازرگان به مبارزه مسلحانه خاطره‌ای به این شرح نقل می‌کند:

محمد حنیف‌نژاد روزی برای خودم تعریف کرد که «وقتی من در سال ۱۳۴۲ از زندان آزاد شدم، با مهندس بازرگان به طور خصوصی خداحافظی کردم و مقداری درباره‌ی اوضاع سیاسی روز و آینده مبارزه صحبت کردم. در آن هنگام مهندس بازرگان به من گفت: این بار که آمدی به زندان دست‌خالی نیا. این حرف را در حالی زد که دستش را مثل هفت تیر کرده و به من اشاره می‌کرد».^۲

این موضوع مورد اتفاق است که بنیانگذاران سازمان و - عمدتاً - حنیف‌نژاد و سعید محسن، رهبران نهضت آزادی را در جریان تشکیل سازمان قرار دادند. پیش از نقل جزئیات این ماجرا از زبان مجاهدین خلق، چند روایت از سران نهضت آزادی ذکر می‌شود. روایت نخست از شخص مهندس بازرگان است؛ وی می‌گوید:

سازمان چریکی مجاهدین خلق ایران به وسیله سه تن از اعضای نهضت آزادی ایران: محمد حنیف نژاد، سعید محسن و علی اصغر بدیع‌زادگان در شهریور ۱۳۴۴ پایه‌گذاری شد. در آن موقع ما، پس از محاکمه و محکومیت در دادگاه نظامی، در زندان بودیم و از خبر تأسیس سازمان مخفی مجاهدین خلق به وسیله رهبران آن آگاه شدیم. [...]

فکر مقاومت مسلحانه در برابر رژیم کودتا، از اواخر سال ۱۳۴۲، پس از سرکوب آخرین مقاومت‌های ملی و مذهبی، متلاشی شدن نیروهای اپوزیسیون و شکست نهضت ملی و از بین رفتن امکانات مبارزه از طریق قانونی، شکل گرفت؛ به طوری که در سال ۱۳۴۳ همه گروه‌ها و دستجات مخالف رژیم، با افکار و ایدئولوژی‌های گوناگون، به یک نتیجه واحد

۱. فارسی، زوایای تاریک: ص ۲۲.

۲. جعفری، سازمان مجاهدین...: ص ۳۰.

رسیده بودند که تنها راه مبارزه با رژیم شاه مبارزه مسلحانه است. بنده نیز، ضمن دفاع در دادگاه نظامی، این نکته را به رییس دادگاه خاطر نشان ساختم و گفتم: «... ما آخرین کسانی هستیم که از راه قانون اساسی به مبارزه سیاسی برخاسته ایم و از رییس دادگاه انتظار داریم این «نکته» را به بالاتری‌ها بگویند...»^۱

در یک بولتن ساواک تولد مجاهدین خلق از درون نهیضت آزادی اینگونه بیان شده است: «گروه مذکور [سازمان مجاهدین خلق] از متن فعالیت‌های جمعیت به اصطلاح نهیضت آزادی در یک مرحله خاص زمانی که فعالیت جمعیت مورد بحث با بن بست و رکود مواجه شده بود خارج گردید و با این شیوه [مبارزه مسلحانه] راه و مسیر جدیدی را پیمود.»^۲

عزت‌الله سحابی از مسئولان اولیه نهیضت آزادی و پشتیبان بعدی مجاهدین خلق، در مورد اعتقاد مهندس بازرگان به «مشی مسلحانه» می‌گوید:

«آن موقع فکر می‌شد که غیر از این روشی نیست و نظر مهندس بازرگان همین بود. حالا یا تحت تأثیر جو جهانی و این که در همه جا حکومت نظامی بود و تجاری چون ویتنام و الجزایر و فلسطین وجود داشت، یا در دو دو تا چهارتای منطقی می‌دیدند غیر از این راهی نیست.»^۳

لطف‌الله میثمی از کادرهای بعدی مجاهدین خلق که در دوران دانشجویی با نهیضت آزادی همکاری داشت، در خاطرات خود، دیدگاه مهندس بازرگان در مورد مبارزه مسلحانه را اینگونه شرح می‌دهد:

مهندس بازرگان، کتاب دیگری درباره انقلاب کوبا نوشت که خلاصه کتاب «جنگ شکر در کوبا» نوشته ژان پل سارتر» بود. مهندس آن را در زندان خواند و خلاصه‌ای از آن تهیه کرد که با اوضاع ایران تطبیق کند. این کتاب در جهت جنبش مسلحانه نوشته شده بود و خط‌مشی مسلحانه از آن استنباط می‌شد. محتوای کتاب نسبت به اوضاع ایران خیلی تند بود. با تراب [حق‌شناس] صحبت می‌کردیم قرار شد از مهندس بپرسیم که این کتاب چه ارتباطی با خط‌مشی نهیضت [آزادی] دارد؟ و آیا تغییر چشمگیری در ایران صورت گرفته است؟ و بگوییم که ممکن است چاپ این مطلب برای آنها دردسریافریند و روی دادگاه اثر بگذارد. تراب برای مهندس [در ملاقات زندان] این مسائل را مطرح کرده بود و او در جواب گفته بود «نهیضت همین است دیگر.» و خیلی آشکار از حرکت مسلحانه دفاع کرده

۱. نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: صص ۳۸۱-۳۸۲.

۲. بولتن کمیته مشترک ضدخرابکاری ساواک و شهربانی، سال ۱۳۵۵، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۳. سحابی، ناگفته‌های انقلاب...: ص ۱۶۴.

بود که به نظر ما تحول مثبت در زندگی و مبارزه مهندس بازرگان بود. تراب از این ملاقات خیلی خوشحال شده بود، گفت: مهندس خیلی تند شده است.^۱

اما بازرگان بعد از انقلاب تأکید می‌کند که با ترور و شیوهٔ چپگرایانه مجاهدین موافق نبوده است: [...] عناصر تشکیل دهندهٔ مجاهدین خلق ایران از اعضای رادیکال نهضت آزادی بودند. روابط مجاهدین خلق و نهضت آزادی، در دههٔ ۱۳۵۰، به تحولات و رویدادهای سیاسی بستگی داشتند؛ بدین معنی که رهبران نهضت آزادی کلیهٔ عملیات مجاهدین را تأیید نمی‌کردند. به عنوان مثال بنده با ترور افراد موافق نبودم و شیوهٔ چپگرایانهٔ آنها را نمی‌پسندیدم. با این همه، در آغاز فعالیت مجاهدین، در اوایل دههٔ ۱۳۵۰، نهضت آزادی به مجاهدین کمک‌های مالی می‌کرد. پس از آنکه آیه‌الله طالقانی از زندان آزاد شد، با رهبران مجاهدین ارتباط داشت و اغلب دربارهٔ ایدئولوژی [و] نحوهٔ عملیات با آنها مذاکره می‌کرد و گرایش چپ برخی از رهبران را نمی‌پسندید. برخی از رهبران و فعالان نهضت آزادی، مانند آقایان عزت‌الله سبحانی و مهندس محمد توسلی، برای کمک به مجاهدین و جلب پشتیبانی روحانیون از آنها، فعالیت می‌کردند و به همین مناسبت در سال ۱۳۵۰ به اتهام همکاری با مجاهدین دستگیر و پس از محاکمه به زندان محکوم شدند.^۲

محمد مهدی جعفری با آنکه تأکید دارد که مهندس بازرگان «به مشی چریکی و مبارزه مسلحانه اعتقادی نداشت» ولی نقل می‌کند که وی به سران مجاهدین خلق گفته بود «از من کار چریکی و حاد بر نمی‌آید، اما در هر زمینه‌ای که کمک بخواهید هیچ دریغ نمی‌کنم و به شما کمک خواهم کرد».^۳ بدیهی است که بازرگان نمی‌توانست به سازمانی که بر اساس مشی مسلحانه شکل گرفته در صورت عدم اعتقاد به آن مشی، کمک کند. عزت‌الله سبحانی تأکید می‌کند که حمایت مهندس بازرگان از مجاهدین خلق بر مبنای اعتقاد وی به مشی مسلحانه در آن زمان بوده است، اما در پاسخ به این سؤال که «آیا مهندس بازرگان تا مقطع انقلاب روی این نظر بودند یا تغییر و تجدیدنظر کردند؟» وی چنین پاسخ می‌دهد:

«بنده مهر ۵۰ به زندان رفتم و این تا آبان ۵۷ طول کشید. با ایشان [بازرگان] نزدیک نبودم که در جریان تحولات فکر ایشان باشم. نظرات مهندس را فقط در سال ۵۷ در یک سخنرانی در

۱. میثمی، از نهضت آزادی...: صص ۱۶۵-۱۶۶.

۲. نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: ص ۳۸۳.

۳. جعفری، سازمان مجاهدین...: ص ۲۹.

حسینیه ارشاد راجع به آفات توحید شنیدم که مسائلی را در مقابل چپگرایی این حرکت مطرح کرده بودند. در طول دوره زندان [بعد از سال ۵۱] هم بچه‌های مجاهدین مدام خبر از تهران [در زندان عادل آباد شیراز] می‌آوردند و از مهندس بازرگان شکایت داشتند.^۱

البته سحابی تأکید دارد که مهندس بازرگان ضمن اعتقاد به مشی مسلحانه، خود را بیشتاز و یا عامل آن نمی‌دانست:

«[در زندان] بازرگان گفت که این مبارزه قهراً به اعمال مسلحانه می‌کشد... وقتی به آن فاز برسد دیگر رهبر آن ما نمی‌توانیم باشیم. ما در این فاز سیاسی رهبرش هستیم ولی باید فرزندی متولد شود که آن فاز را رهبری کند. وظیفه ما آن است که آن فرزند را اولاً به دنیا بیاوریم، ثانیاً آن قدر مراقبتش کنیم تا به بلوغ برسد.»^۲

او همچنین اشاره می‌کند که بعد از ضربه ۵۴ و تغییر ایدئولوژی مجاهدین خلق، بازرگان تکان خورد و تغییراتی در دیدگاه‌هایش رخ داد.^۳ می‌توان نظرات مخالف مشی مسلحانه وی پس از انقلاب را از آثار این موضوع نیز محسوب نمود.

مهندس عزت‌الله سحابی اطلاع بازرگان از تأسیس مجاهدین خلق را به سال ۴۷ می‌داند و می‌گوید: وقتی از حرکت مسلحانه و سازماندهی عمیق متناسب با آن، در سال ۴۷ اطلاع پیدا کردیم و مهندس بازرگان در جریان قرار گرفت خیلی خوشحال شد. آن موقع در نهیضت آزادی، این جریان مجاهدین را به همه نمی‌گفتند. فقط مهندس بازرگان، طالقانی، پدر من [دکتر یدالله سحابی] و من و آن طرف هم آقای صدر حاج سید جوادی و آقای [رحیم] عطایی در جریان بودند. عطایی بیمار بود و اصلاً نمی‌توانست فعالیت بکند؛ صدر حاج سید جوادی هم مشاور بود؛ یعنی مجاهدین با او مشاوره می‌کردند. با رحیم عطایی هم مشاوره سیاسی می‌کردند. ولی بازرگان و طالقانی و بنده و پدرم، ما هر دو هفته یکبار همدیگر را می‌دیدیم؛ جلسه داشتیم. همیشه بحث ما اینها بودند که چگونه به ایشان کمک کنیم - کمک مالی؛ از کجا پول بگیریم، چه جوری بدهیم. من یادم است یک جلسه در خانه مهندس بازرگان صحبت بر سر این بود که پول از کجا بیاوریم و چه کنیم... بازرگان گفت: «من همه‌اش منتظرم اینها کارشان بگیرد، اینها روی پای خودشان بایستند؛ برای این کار، من خانه‌ام را هم

۱. سحابی، ناگفته‌های انقلاب...: صص ۱۶۴-۱۶۵.

۲. همان: ص ۱۶۳.

۳. همان: ص ۱۷۰.

می‌فروشم می‌دهم.»
 منتها بازرگان همان موقع یک اختلافی با اینها پیدا کرد؛ اینها این جزوه‌هایشان را نوشته بودند، راه انبیاء - راه بشر و غیره. بر سر آن جزوه‌های «متدولوژی» با بازرگان حرفشان شد. بازرگان می‌گفت که اینها حرف‌های مارکسیستی است؛ تضاد دیالکتیکی و... بازرگان مخالفت نکرد [ولی] گفت: «من اینها را نمی‌فهمم؛ شما این را از من نخواهید که تصویب کنم یا نظر بدهم.» اینها خیلی ترش کردند... این بود که اینها از آن موقع با مهندس بازرگان ناسازگار شدند.^۱

میثمی دربارهٔ ارتباط مجاهدین خلق و بازرگان می‌نویسد:

سال ۱۳۴۷ بنیان‌گذاران مجاهدین مجدداً با مهندس بازرگان ارتباط برقرار کردند، اما این بار از موضع یک تشکیلات مخفی، آنها دوبار با او جلسه داشتند و جریان مجاهدین را با او در میان گذاشته بودند. از آن پس، مهندس بازرگان به عناوین مختلف از بچه‌ها حمایت می‌کرد. خودش در سال ۱۳۴۳ در زندان گفته بود که با عدم رعایت قانون از سوی رژیم [شاه]، چاره‌ای جز مبارزه مسلحانه نمی‌ماند.^۲

وی همچنین گفته است که در سال ۱۳۵۰ «خبر داشتم که مهندس [بازرگان] با بچه‌ها [ی سازمان مجاهدین] ارتباط دارد. او هم با منصور بازرگان و هم با حنیف‌نژاد ارتباط داشت.»^۳ میثمی در مورد شدت علائق موجود نسبت به نهضت آزادی، خاطره‌ای از زندان بعد از بازداشت شهریور ۵۰، به این شرح نقل می‌کند:

«دربارهٔ اسم سازمان بحث می‌شد. یادم می‌آید سعید محسن پیشنهاد می‌کرد «نهضت آزادی» بگذاریم. ما خود را در حد سازمان نمی‌دیدیم... سعید محسن می‌گفت همهٔ ما الهام گرفته از نهضت آزادی و ادامه جریان نهضت آزادی هستیم.»^۴

بنا به نقل میثمی، در دومین ملاقات حنیف‌نژاد پس از تأسیس مجاهدین خلق، مهندس بازرگان «گفته بود که زمانی شاگرد من بودید، حالا استاد ما شده‌اید و بعد گفته بود من نمی‌توانم اسلحه بدهم، چه

۱. همان: صص ۱۶۳-۱۶۴.

۲. میثمی، از نهضت آزادی...، ج ۲: ص ۱۷۶.

۳. همان: ص ۱۳.

۴. همان: ص ۷۰.

کمکی از من برمی‌آید؟»^۱

تراب حق‌شناس از اعضای اولیه سازمان که بعدها تغییر ایدئولوژی داده و مارکسیست شده است، پس از ذکر مقدمه‌ای کوتاه دالّ بر اشاره به تشکیل سازمان و توقف فعالیت‌های نهیست آزادی، شرح می‌دهد که «وقتی بازرگان و طالقانی در سال ۱۳۴۶ آزاد شدند، هیچ یک از دوستان قدیم که در سازمان مجاهدین فعالیت می‌کردند، به دلایل امنیتی - خود را مجاز ندیدند که به دیدن بازرگان بروند؛ چون دیدار با او ممکن بود ساواک را نسبت به آن افراد حسّاس کند. اما وی از این لحاظ گله‌مند شده بود. پس از مدتی در چارچوب سیاست سازمان دایر به تماس با برخی از «قطب»‌های سیاسی و جلب نظر و حمایت آنان برای آینده، همراه با رعایت ملاحظات امنیتی و پنهان‌کاری فراوان، با طالقانی و سپس با بازرگان تماس برقرار کردند و به طور بسیار فشرده به آنها گفتند که ما برخلاف ظاهر امر به هیچ وجه بیکار نبودیم و جمعی را تشکیل داده‌ایم. طالقانی با خوشحالی از تجمع جوانان مبارز و دوستان سابق، آن هم با هدف‌های انقلابی و رادیکال، استقبال می‌کند اما در مورد بازرگان، پس از یکی دو تماس خصوصی، قرار می‌شود در یک جلسه جمعی مسائل و نظرات گروه برایش تشریح گردد.

جلسه در یکی از روزهای شهریور ۴۷ (مصادف با روز بازی معروف فوتبال بین تیم ایران و اسرائیل) در یکی از اتاق‌های منزل آقای ابراهیم مازندرانی - و بدون حضور ایشان - تشکیل شد. از طرف مجاهدین شهدای گرانقدر محمد حنیف نژاد، سعید محسن و اصغر بدیع‌زادگان بودند و به من [حق‌شناس] هم گفتند بیا. صحبت‌مان را در چهار بخش تنظیم کرده بودیم که یکی هم به عهده من بود و موضوعش «نارسایی چارچوب فعالیت گذشته در جبهه ملی و نهیست، برای ادامه مبارزه» بود...

گفت‌وگوها دوستانه بود. مهندس پرسش‌هایی کرد که رفقا پاسخ دادند. او شیوه مبارزه مخفی را نمی‌پذیرفت و گفت: «من نمی‌توانم کار و نظر و زندگی‌ام را مخفی کنم؛ و حتی این را که قرار بود من محل جلسه را به کسی نگویم رعایت نکردم و پسر کوچکم نوید (که در آن زمان ۸-۷ ساله بود) از من پرسید کجا می‌روی؟ من هم گفتم منزل آقای مازندرانی.» نتیجه کار در زمینه دیگر هم نشان می‌داد که مهندس نتوانسته است با این جمع توافق نظر داشته باشد. یادم هست که سعید محسن از نتیجه جلسه و عدم توجه او ناراحت بود و...

جلسه دوم در یکی دو هفته بعد از آن تشکیل شد که من در آن نبودم و رفیق دیگری رفت. در این جلسه، پس از شرح اهداف و به خصوص نقطه نظرات فکری، آقای بازرگان صریحاً می‌گوید که «شما حرف‌های کمونیست‌ها را می‌زنید»؛ و یکی از رفقا به اعتراض به او می‌گوید: «شما برای کار چند ساله ما پیشیزی ارزش قایل نیستید».

با فاصله چند ماه یا یک سال مجدداً با مهندس تماس برقرار می‌شود؛ با این تصور که اگر برخی از جزوات چپ مثل تضاد اثر «مائوتسه تونگ» یا چه باید کرد اثر «لنین» را در اختیار او بگذارند یا حتی با او بحث کنند، نظرات او تغییر خواهد کرد. چنین کاری هم می‌کنند ولی نتیجه مطلوب عاید نمی‌شود. بازرگان از حجم مطالعاتی که گروه در زمینه‌های مختلف، به ویژه در مورد قرآن و نهج البلاغه و نوشته‌های خودش مثل راه طی شده، کرده بود عمیقاً خوشحال و شگفت‌زده می‌شود...

بعدها که دستگیری مجاهدین پیش آمد (ضربه اول شهریور ۱۳۵۰) و حنیف نژاد هم در ۳۰ مهر همان سال دستگیر شد، بازرگان به همسر حنیف نژاد پیغام فرستاد که «به حنیف بگو مهدی غبطه تو را می‌خورد»؛ و در جای دیگر هم گفته بود: «اگر لازم باشد پیراهنم را هم می‌فروشم و کمکتان می‌دهم». مسلم است که این موضعگیری دوستانه و پدران‌ه نمی‌توانست چارچوب فکری و سیاسی او را خدشه‌دار سازد و از حد برخورد‌های عاطفی فراتر رود.

سازمان مجاهدین در بیانیه اعلام موجودیت خود در تاریخ بهمن ۱۳۵۰، در اولین پارگراف، از «سران مؤمن و فداکار نهضت آزادی» تجلیل کرد و سپس دلایل تشکیل سازمان و مواضع خود را در قبال رژیم و چشم‌انداز فعالیت خود اعلام داشت. با این اعلامیه، گسستی که از پنج شش سال پیش با مشی سیاسی بازرگان کرده بودیم علنی شده رسمیت یافت.^۱

به جز موارد پیش‌گفته، روابط دیگری بین رهبران نهضت آزادی و مجاهدین خلق در دهه پنجاه شمسی، طرح و ثبت نشده است. با توجه به تعطیلی و توقف فعالیت‌های نهضت آزادی در داخل کشور، ثقل اصلی پیوند این جریان با سازمان مجاهدین خلق به نهضت آزادی خارج از کشور منتقل می‌شود. دکتر ابراهیم یزدی تأکید می‌کند که «سازمان نهضت [آزادی] در خارج از کشور، مستقل از واحد داخل کشور بوده است و برنامه‌ها و روش‌ها و خط‌مشی خود را مجزا و مستقل تعیین و اجرا می‌نموده است».^۲

۱. یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: صص ۴۰۱-۴۰۳؛ به نقل از نشریه نقطه، ش ۱: ص ۶۶.

۲. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۱۱/۲۸، نامه دکتر ابراهیم یزدی، سلطانی، خط سازش، ج ۱: ص ۲۷۸.

یزدی همچنین تصریح می‌کند که پس از علنی شدن وجود سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۰، «نهیضت آزادی خارج از کشور با تمام قوا به حمایت از مجاهدین خلق»^۱ برخواست. «تأثیر این فعالیت‌ها به آن حد بود که از میان دانشجویان عضو انجمن اسلامی دانشجویان یا نهیضت آزادی [خارج کشور] افرادی آمادگی خود را برای پیوستن به سازمان مجاهدین خلق اعلام می‌کردند.»^۲

قرائن و شواهد موجود نیز نشان می‌دهد که پس از دستگیری رهبران و کادرهای اولیه سازمان مجاهدین خلق در سال‌های ۵۰ و ۵۱، دیگر بین سازمان و مهندس بازرگان یا دیگر رهبران نهیضت آزادی در داخل کشور ارتباطی برقرار نگردیده است. اشکوری با در نظر گرفتن جریان تغییر ایدئولوژی، در مورد نگرش مهندس بازرگان نسبت به سازمان مجاهدین خلق اینگونه تحلیل می‌کند:

«چنین می‌نماید که مهندس بازرگان در عین اینکه می‌دانست در مقطع پس از ۱۵ خرداد، راهی برای مبارزه با رژیم جز مبارزه قهرآمیز نمانده است و آرزو می‌کرد فعالان در جبهه ستیز انقلابی و مسلحانه پیروز شوند، اما خود، به دلایل عقیدتی و روحیه و تفکر معتدل و میانه‌روانه‌اش و به ویژه رواج ایدئولوژی مارکسیستی در سازمان مجاهدین، نمی‌توانست با آن سازمان موافق باشد و حتی نمی‌توانست چندان به پیروزی رزمندگان آن امیدوار گردد.»^۳

وی در ادامه این مطلب به اظهارات تراب حق‌شناس اشاره می‌کند و به روایت این عضو مارکسیست شده در مورد موضع مهندس بازرگان در قبال سازمان، استشهداد می‌کند.

وجود نقل‌های متفاوت و گاه دوگانه در مورد دیدگاه و رفتار مهندس بازرگان در قبال سازمان مجاهدین، امکان شناخت روشن واقعیت را قدری دشوار ساخته است. اشکوری با مستثنی نمودن اظهارات مهندس سبحانی^۴ و بدون اشاره به سایر اقوال موجود، تأکید می‌کند که «برخی یاران مهندس بازرگان عقیده دارند که او هرگز به طور اصولی و ایدئولوژیک با مبارزه مسلحانه موافق نبوده است.»^۵

محمد مهدی جعفری علاوه بر نکات پیش‌گفته در مورد موضع مثبت مهندس بازرگان در قبال

۱. یادنامه دکتر چمران: ص ۵۳.

۲. همان: همان صفحه.

۳. یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: صص ۴۰۰-۴۰۱.

۴. همان: ص ۳۹۹.

۵. همان: همان صفحه.

بنیانگذاران سازمان، در مورد دیدگاه وی درباره سازمان پس از انقلاب به رهبری رجوی و دوستانش، چنین گفته است:

«انتظار اولیه مهندس بازرگان و دیگران این بود که حال که انقلاب پیروز شده و مجاهدین [خلق] کارهای مسلحانه را کنار گذاشته‌اند و با این جوّ جدید از زندان بیرون آمده‌اند، شاید مجدداً برگردند به نهضت آزادی ایران. اگرچه مسعود رجوی از اول عضو نهضت نبود. او خیلی جوان بود که به مجاهدین پیوسته بود و سنش اقتضای پیوستن به نهضت آزادی را نمی‌کرد... ما فکر می‌کردیم افراد مجاهدین اگر بخواهند [بعد از انقلاب] کار سیاسی و فرهنگی بکنند می‌توانند در چارچوب نهضت آزادی مشغول باشند. اما دیدیم نه، آنها برنامه دیگری دارند.»^۱

۱. جعفری، سازمان مجاهدین...: صص ۲۱۴-۲۱۵.



دکتر سبحانی - آیت‌الله طالقانی - مهندس بازرگان - مهندس بدیع زادگان
(مراسم ناهار جشن عید فطر، دیرستان کمال - ۱۳۴۰/۱۲/۱۶)